

بدیهی است، بررسی اندیشه‌ها و نوشته‌های فریدون آدمیت، بویژه ره‌آوردهایش در فلسفه تاریخ و تفکر علمی در تاریخ، در این مختصر نمی‌گنجد. نگارنده این سطور را هم چنین ادعائی نیست. اما از آنجا که سالیانی چند (از ۱۳۵۴ تا ۱۳۶۱) مفتخر به همکاری با ایشان بودم، در اینجا می‌کوشم از لابلای آموخته‌ها، دیده‌ها و شنیده‌ها، شخصیت علمی، دیدگاه و روش کار آن استاد گرانقدر را تا آنجا که از دست برآید، با خوانندگان گرامی نشریه «کلک» و دست‌اندرکاران پژوهش تاریخی در میان نهم، باشد که فرادشان به کار آید.^۱

به گمان نگارنده، در برخورد با تاریخ و تاریخ‌نگاری، آدمیت را نوآوری‌ها و ویژگی‌هایی است که او را از همه مورخان زمانه‌اش متمایز می‌دارند.

نخستین ویژگی انسجام ذهنی و تداوم فکری اوست. به قول خودش «این انتظام» همه جانبه در هر چیز، از طرز اندیشیدن گرفته تا شیوه کارکردن و حتی زندگی روزانه‌اش چشمگیر است. چنانکه از پنجاه سال پیش که «تحقیق تاریخ سیاسی» و پژوهش «تاریخ فکر» را در حرکت مشروطه خواهی به دست گرفت، تا به امروز هرگز از آن خط فکری دورنیفتاد، حاشیه

۱. این نوشته مطالعه مضبوطی نیست. تحقیق درباره کاروند آدمیت کار دامنه دار و خود موضوع پژوهش گسترده دیگری است که اگر عمر باشد، بدست خواهم گرفت. این مقاله تنها برداشت‌های شخصی من است از کار او همراه برخی خاطرات. عبارت‌ها و واژه‌هایی را که در میان «گیومه» گذاشتم از خود او هستند.

نرفت، به صحرا نزد. هر اثرش پیش درآمد اثر دیگر جلوه گر آمد، راه بر نوشته بسین گشود و هر «حادثه تاریخی حادثه دیگری»^۱ را به دنبال کشید. بدینسان در «امیرکبیر و ایران» که برای یکمین بار در سال ۱۳۲۳ خورشیدی از چاپ درآمد، آدمیت سنگ بنای «ایدئولوژی نهضت مشروطیت» را گذاشت. عبارت کلیدی آن اثر همانا «خیال کنسلیطوسیون داشتم» بود که از زبان میرزا تقی خان آورد، آنگاه خود از پی آن «خیال» روان شد، همه فراز و نشیب تاریخ اندیشه و حرکت مشروطه خواهی را پیمود تا به «بحران آزادی» رسید. از این رو باید همه نوشته های آدمیت را که تنگاتنگ به هم پیوسته و هم بسته اند در حکم یک اثر واحد تلقی کرد که کاروند پنجاه ساله او را می سازد، حتی آخرین اثرش «تاریخ فکر» را که در «اندیشه اجتماعی و سیاسی و قانون کنستی توسیون» سومر و کارناژ و روم و یونان نگاشت، باید در همین مسیر خواند. او متفکر کنستی توسیون است، انگار آرزویش اصلاح کنستی توسیون بود با معیارهای خودش در منطق پارلمان ملی و سوسیال دموکراسی.

آدمیت در هر یک از نوشته هایش بخشی از برنامه کارش را باز می نماید. در پیش گفتار «اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی» از هدف خود سخن می گوید: «نخست اینکه مقام حقیقی اندیشه گران ایران را تا زمان مشروطیت باز نمایم، تاثیر هر کدام را در تحول فکری جدید و تکوین ایدئولوژی نهضت ملی مشروطیت بدست دهم. دوم اینکه اگر از دستم برآید در ترقی دادن تفکر تاریخی و تکنیک تاریخ نگاری جدید در ایران کار کنم و سوم اینکه نوآموزان بدانند که در این مرز و بوم همیشه مردمی هوشمند و آزاده بوده اند که صاحب اندیشه بلند بودند و تن به پستی ندادند»^۲. باید پذیرفت که پیش از او هیچکس در این زمینه کار نکرده بود. اگر هم نام آن اندیشه گران به گوشمان خورده بود، با افکارشان آشنا نبودیم.

قلمرو اندیشه ها و آرمانهای آن روشنگران و یا آن دولتمردانی که آدمیت برکشید و شناساند، اگر در همه زمینه ها یکدست نبودند، اما در یک جا وجه مشترک داشتند که همانا دلبستگی شان بود به ایران و پیشرفت و بیداری در ایران. ابتکار شان در اینکه «پیشروان نشر دانش و فکر بودند»^۳ و «هنر و خدمتشان»^۴ اینکه در درجه اول «روشنگری»^۴ را مد نظر داشتند؛ کسانی که هر یک به سبک و سهم خویش در آزادی و حرکت مشروطیت گامی برداشتند و قلم زدند. پس رویکرد به میرزا آقاخان یکی از این جهت بود که آدمیت وی را بنیانگذار فلسفه تاریخ و مدنیت شناخت. نوشت: «او بود که علم اجتماع و فلسفه مدنیت را عنوان کرد. بنیانگذار فلسفه تاریخ

۱. ایدئولوژی نهضت مشروطیت، مجلس اول و بحران آزادی، ج ۲، ص ۲۴.

۲. «اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی» چاپ سوم، انتشارت نوید، پیش گفتار، ص ۱۰.

۳. «اندیشه های طالبوف تبریزی»، ص ۵۲.

۴. همانجا، ص ۳.

است و ویرانگر سنت‌های تاریخ نگاری «، راهی که خود او در پیش داشت. نیز در پیش گفتار همان کتاب او را «توانا ترین نویسنده سده گذشته» و «نقاد سنت‌های ادبی گذشته» برشمرد. همچنین در «تنظیم حرکت ملی و آرایش سیاسی» و یا در «توجه به طبقه متوسط» اندیشه‌های او را پسندید. اما در جای دیگر او را به نقد کشید؛ زیرا در برخی افکارش «خلاء روشنفکری» دید. کردارش را در «مراحل آخر زندگی نفی روشنفکری» خواند و آراء‌اش را «مردود» شمرد.^۱ آنگاه نتیجه گرفت: میرزا آقاخان «در تفکر سیاسی آن اصالت را نداشت که نظریه بکری بیاورد اما آن فروزش ذهنی را داشت که نقشه‌ای در حرکت اجتماعی تنظیم کند»^۲.

در بررسی «ریشه‌های فکری حرکت مشروطه خواهی» و در درون نظام حاکم همان خط فکری همیشگی را در پژوهش افکار طالبوف تبریزی دنبال کرد. «قوت و ضعف» آن افکار را همراه با «انتقادهای عمده» بر برخی از فصول وارسید^۳. رویکرد طالبوف هم به عقل و دانش بود، در اندیشه‌ی سیاسی دل سوی به «دموکراسی اجتماعی» و اندیشه‌های سوسیالیستی داشت. «تمدن جدید را جهان شمول» می‌دانست «اما معتقد به تسلیم مطلق در برابر تمدن غرب» هم نبود^۴. می‌دانست که آدم خارجی «روز می‌شمارد و پول می‌شمارد»^۵. پس ایرانیان می‌بایستی خود سر رشته امور را به دست گیرند بلکه در برابر آن بهره‌کشان به «حاکمیت ملی» دست یابند. با این گرایش و دلبستگی به حکومت ملی راه به مشروطگی گام نهاد.

همچنین میرزا ملکم خان ناظم الدوله را به خاطر «خدمتش در نشر فکر حکومت قانون» و مقامش را به عنوان «متفکر اصلاحات»^۶ ستود. اما کردار اجتماعی‌اش را به خاطر رشوه‌خواری در همان «فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت» نکوهید. بر سر میرزا ملکم خان ما اختلاف سلیقه داشتیم. من با ناپختگی یکسره همه گفتار او را طرد می‌کردم. جمله خدمت‌اش را نادیده می‌گرفتم، امروز برآنم که ملکم خان با رویه سیاسی‌اش، نه تنها اندیشه قانونخواهی را در ایران پیش برد، بلکه به سال هائی که ترکیه در کار کشتار عیسویان بود، با روشنگری‌ها و پادرمیانی‌هایش از سرایت ارمنی‌آزاری در ایران جلوگیری نمود. به هر رو این اختلاف سلیقه ما درباره ملکم هرگز مانع از این نشده که ما در تحلیل اسناد ملکم بر سر یک میز بنشینیم و یامن «روزنامه قانون» را منتشر کنم. این را هم بگویم در عین اینکه آدمیت قانون را در حد خود نشریه

۱. «ایدئولوژی نهضت مشروطیت» ایران، انتشارات پیام، ۱۳۵۷، ص ۳۰ و ۳۱.

۲. همانجا، ص ۳۲.

۳. «اندیشه‌های طالبوف تبریزی» ص ۲۵.

۴. همانجا، ص ۹۴.

۵. همانجا، ص ۲۴.

۶. ایدئولوژی نهضت مشروطیت، مجلس اول و بحران آزادی، انتشارات روشنگران، جلد ۲، ص ۲۸.

ارزشمندی می‌شناخت، بر این عقیده بود که ملکم آن را به عنوان ابزار «شانناژ» سیاسی به کار می‌برد و رفتارش را ناستوده می‌شمرد. قصد داشت این نکته را در تجدید چاپ فکر آزادی بشکافد.

نکته مهم دیگر این است که در «زمینه بکر و دست نخورده» تدوین تاریخ سیاسی که با فلسفه تاریخ در پیوند تنگاتنگ می‌دید، پیش از آنکه کارنامه و افکار اندیشه‌گران و یا دولتمداران جنبش مشروطه را بدست دهد، نخست وضع اجتماعی و اقتصادی آن دوره را همه جانبه و اومی‌رسد. خواننده را با خود به فضای زمانه می‌برد. بویژه از «اندیشه ترقی و حکومت قانون» به بعد که یکی از مهم‌ترین نوشته‌های اوست، افکار و دیدگاه‌های حاکم بر هر دوره را از لابلای رساله‌های خطی و مدارک دست اول که هنوز هم زیر چاپ نرفته‌اند، می‌سنجد. نیز آرشوها و اسناد دولتی ایران و اروپا را دستچین می‌کند و همراه با تحلیل علمی و با چیرگی بر زبان دیپلوماسی در اختیار خواننده می‌گذارد. حق را باید گفت پیش از او کسی با این روش کار آموخته نبود.

در تحلیل اسناد تاریخی و تاریخ نویسی مستند شیوه خودش را دارد که منحصر به اوست. به قول خودش «جان کلام» هر سند را به دست می‌دهد. اما اگر هم مستند می‌نویسد با سند بازی هم میانه ندارد. چنانکه می‌گوید: «کار مورخ گردآوردن واقعیات از هر قبیل و تلمبار کردن آنها به صورت خشکه استخوان در موزه آثار باستانی نیست». درک اسناد «مهارت در فن بهره‌برداری» از اسناد و «دقت در معانی» را می‌طلبد^۱. آشنائی با مسائل باریک «تاریخ دیپلوماسی» می‌خواهد، تا اینکه تاریخ نگار بتواند زمانه را در همه ابعادش و سند را با همه داده‌هایش بسنجد. بنا براین تفکر تاریخی را «عنصر اصلی تاریخ نویسی جدید» می‌شناسد. زیرا که تاریخ نگار «معمار فکر» است و نه «تنهامدرس افکار». به همین سبب می‌باید «خود صاحب اندیشه باشد تا قدر اندیشه شناسد»^۲. از شعر و شاعران نیز تا جائی که دل به سوی شکوفائی اندیشه دارند، بهره می‌گیرد. چنانکه سرآغاز دفتر «اندیشه‌های میرزا آقاخان» را با مصراع مشهور مولوی «ای برادر تو همه اندیشه‌ای» می‌آراید.

از دیدگاه آدمیت تاریخ‌نگاری «یکی از رشته‌های دانش» است که در عصر جدید خیلی ترقی کرده. از همین روست که در دیباچه «اندیشه‌های طالبوف» این عبارت افضل‌الدین کاشی را نقل می‌کند که «جهان‌دانش و خرد جهان‌بیداری است که وجود هر حقیقت در خود به خرد روشن

۱. همانجا، ص ۱۴.

۲. «اندیشه‌های میرزا آقاخان» دیباچه، ص ۹.

توان یافت». بیگمان هر که به نگارش تاریخ روی می آورد، می باید رشته تاریخ را «مثل هر رشته دیگر بیاموزد»^۱ نه اینکه «هر کس هرچه در سردارد به قلم شلخته روان دارد». زیرا که امروز «معیار سنجش هر کار تحقیقی، خواه در علوم انسانی و خواه علوم طبیعی این است که تا چه اندازه دانش و معرفت ما را ترقی داده و اثری بکر و معتبر به شمار می رود». آدمیت در «پی ثبوت وقایع» هم نیست، بلکه «با جریان تاریخ و تحلیل عوامل تاریخی»^۲ سروکار دارد. از همین رو تاریخ نویسی به شیوه آدمیت از وقایع نگاری و نقل تاریخ فاصله می گیرد.

درباره گذشتگان، آدمیت بر آن است که علم تاریخ نگاری در ایران از «دهه سوم تا هشتم هجری جهش های بسیار مرفقی داشت». چنانکه در این دوره ها برخی «به تحلیل و تعلیل حوادث پرداخته اند» و حتی به «موضوع های اجتماعی و اقتصادی توجه داشته اند». تا جائی که این دسته از تاریخ نگاران حتی «از همقطاران فرنگی که غرق در جهالت نصرانیت بودند، فرسنگ ها جلو بودند». اما از سده هشتم این رشته نیز «همچون دیگر رشته های دانش و فن به پستی گرائید... و آن را باید دوره فترت نام نهاد»^۳ از دیدگاه نگارنده، برخی از آن تاریخ نگاران بنام بویژه بیهقی در سبک و نثر آهنگین آدمیت بی تأثیر نبودند، به مثل درنوشتن جمله های کوتاه، استوار و ادای مطلب بی کم و کاست.

و اما «پس رفتگی» تاریخ نویسی را در سده های پسین یکی از نبودن «استقلال فکر و آزادی در بحث و نقد و سنجش و تحقیق» می داند، دیگر از «ناشکیبائی در عقاید ناموافق شنیدن»، و بیش از همه از «فقر فکر و دانش سیاسی»، «فقر معرفت تاریخ و فهم تاریخ» و از عذم دسترسی به منابع دست اول. در میان تاریخ نگاران معاصر محمود محمود را ارج می نهد که تاریخ مستند «روابط ایران و انگلیس در قرن نوزدهم» را نگاشت و می گوید: «پیشرو تحقیق تاریخ در ایران اوست»^۴.

نیز احمد کسروی را گرامی می دارد به دو دلیل: یکی به خاطر مقام علمی او از نظر برخی تحقیقات بدیع تاریخی؛ و دیگر فضیلت اخلاقی او خاصه در قضیه استعفایش از ریاست محکمه بدایت عدلیه در برخورد با قدرت جابر حاکم. به عقیده آدمیت مهمترین آثار تحقیقی کسروی دو تاست: یکی رساله «آذری یازبان باستان آذربایگان»؛ دیگر کتاب «شهریاران گمنام» در سه جلد که هر دو نمونه تتبع نو و بکر علمی است. آدمیت می گفت: اگر کسروی هیچ نوشته دیگری نداشت، همین دو اثر کافی است برای او پایگاه بلند علمی بشناسیم - برتر از مقام دیگر

۱. اندیشه ترقی و حکومت قانون، عصر سه سالار، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۶، ص ۵۰۱

۲. ایدئولوژی نهضت مشروطیت، جلد ۱، ص ۱۴۲.

۳. اندیشه های میرزا آقاخان، ص ۱۵۰.

۴. «امیر کبیر و ایران» چاپ پنجم، مقدمه.

محققان دوره خود در رشته تحقیقات تاریخی. از او به «دانشمند فقید» یاد می‌کند.^۱ به دو اثر دیگر او نیز کمابیش توجه دارد: تاریخ هجده ساله آذربایجان و تاریخ مشروطه ایران. اولی «در موضوع خود معتبر و قابل استناد است. البته از زمان نگارش آن مدارک تازه‌ای انتشار یافته که در اصلاح و تکمیل آن به کار می‌خورند». تاریخ مشروطه ایران هم از نظر ثبت وقایع عمومی بر روی هم سودمند است. اما با توجه به اسناد داخلی و خارجی و نوشته‌های فراوانی که از آرشیوهای خصوصی در سی ساله اخیر به دست آمده «الزاماً باید در مفروضات تاریخی و در چگونگی سلسله حوادث تجدید نظر نمود، و مباحث نوی در معیارهای تاریخ نویسی جدید افزود». ^۲ این‌کاری است که از عهده خود آدمیت برآمده است. اگر آدمیت به نوشته‌های درجه دوم از جمله آثار کسروی و دیگران استناد نمی‌جوید - دلیلش واضح است. کل آثار آدمیت بر منابع و مدارک تاریخی درجه اول بنا شده‌اند یعنی منابع اصلی. این روش پژوهش کنار می‌گذارد همه تألیفات درجه دوم را، مگر گاه برای تصحیح نکته‌ای به این نوشته‌ها اشاره‌ای بشود.

راستی این مطلب هم به یادم آمد: مقارن انتشار جلد اول امیر کبیر و ایران (۱۳۲۳) بود که آدمیت با صادق هدایت آشنایی یافت. آدمیت افسر نظام وظیفه و در خدمت دانشکده افسری بود. سرگرم نگارش و چاپ کتاب، بعد از ظهرها از چاپخانه به کافه فردوسی پاتوق هدایت و دوستانش می‌آمد. از آن جمع تنها دکتر حسن شهید نورایی را می‌شناخت که استادش در دانشکده حقوق بود و تاریخ و عقاید اقتصادی تدریس می‌کرد، و نسبت به آدمیت محبت داشت. کتاب امیر کبیر از چاپ درآمد، زود شناخته شد، هدایت و شهید نورایی آن را خیلی پسندیدند، و او را تشویق فراوان کردند. هدایت خواندن آن را به همه دوستان توصیه می‌کرد، شهید نورایی ترجمه قطعه‌هایی از اثر یکی از اقتصاد شناسان نامدار آلمانی را (در انتقاد اقتصاد استعماری) به آدمیت سپرد که برای جلد دوم امیر کبیر و ایران (در مبحث اقتصادی) از آن بهره بگیرد، چنانکه آن را به کار برد. آدمیت همیشه از هدایت و شهید نورایی با احترام قلبی یاد می‌کند. و انگار در یکی دو زمینه او و هدایت هم - اندیشند، از جمله درباره روشنفکران روزگار ما. هدایت در بازی با واژه فرنگی «ان - تلکتوتل» چیزی می‌گفته از این دست: در مورد روشنفکران وطنی ما، جزء اول آن واژه همچنان برجای مانده و جزء دومش یکسره از میان رفته یا به قولی «تلنگش در رفته» آدمیت می‌گوید: ما از روشنفکری نصیبی نداریم، آنچه هست «پُف نم روشنفکری» است. یا «چنته دانش و فکر ما تهی از فکر و دانش».

هدایت همیشه می‌گفت: ما چند شاعر بزرگ و خیلی بزرگ داریم در ردیف بزرگترین شاعران

۱. اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۲۱۱.

۲. مجلس اول و بحران آزادی، ص ۴۰۱.

جهان وبس .
هدایت همواره در گفتگوهای آدمیت تأثیر گذارده بارها از او سخنی شنیدم از این دست : «هدایت بزرگوارترین انسانی بود که در میان هموطنانم شناختم ، در میان هر قوم و قبیله‌ای و از هر رده‌ای».

اما درباره استادان و دست‌اندرکاران پژوهش تاریخ ، آدمیت داوری سختگیرانه‌تری دارد. از کم مایگی این جماعت است که امروز در این رشته حتی « یک کتاب آموزشی » و علمی بدست ندادند. به مثل در دیباچه « اندیشه‌های طالبوف » نوشت : و « معلمان تاریخ » ما و تاریخ نویسان ما « چیزی نیافریدند »^۱. درس خوانده‌های بیرون از کشور هم گاه به الگو برداری از کارهای دیگران بسنده کردند ، گاه کارکشته نشده در یک دوره ، به دوره دیگر پرداختند. تداوم در کار و فکر نداشتند تا اثری علمی بیافرینند و یا دوره‌ای رابشناسانند^۲. بیشترشان همه فن حریف از آب درآمدند. به پیسوادی دامن زدند و خوانندگان را به بیراهه کشاندند. حساب « معلمان » تاریخ هم از این دسته جدا نیست .

گهگاه حساب این دسته از معلمان و فضل فروشان را جانانه در « حاشیه » های تحقیقاتش می‌رسد . به مثل در پاسخ « گفتار » یکی از جامعه شناسان که با ابراز نظر سرسری و در چند سطر به نقد میرزا تقی خان و دیگر اندیشه گران حرکت مشروطه خواهی برآمده بود ، حاشیه نوشت . جان کلامش اینکه : کسی که هرگز در رشته تاریخ رنج « جستجو » به خود نداده ، اثری تازه و راه حلی جایگزین به میدان نیاورده ، حق این است که دست کم حد و مرز خود رابشناسد و کوشش پیشینیان را « که پشروان دانش و فکر بودند » طرد نکند. مگر این « معلمان » خود در تاریخ و یا علوم سیاسی « چه فکر بدیعی » آوردند ؟ یا اینکه چه سهمی داشتند « در ترقی فلسفه اجتماعی و تاریخ »^۳. اکنون که به « جماعت ایران شناس » اشاره رفت ، جای آن هست که دیدگاه آدمیت را هم در این زمینه به دست دهیم . می‌گوید : « اکثر نوشته های تاریخی آنان در ابتدال و کم مایگی دستکمی از آثار معلمین تاریخ خودمان ندارند . بسیاری مطالب را از « نویسندگان ایرانی » می‌گیرند و به نام خودشان جا می‌زنند . آنگاه گفته « گیب » را نقل می‌کند که « خاور شناس

۱. اندیشه‌های طالبوف « ص ۲۰۲ .

۲. آدمیت به کنار . تنها امیر مهدی بدیع بود که ۵۰ سال عمر خود را تنها و تنها وقف نگارش تاریخ ده جلدی دوران هخامنشی به زبان فرانسه کرد. اسناد یونانی را در زبان اصلی گرد آورد. اسناد ایرانی را به زبان پهلوی و اوستایی به دست داد. از خلال نوشته‌های یونانی ، تأثیر فرهنگ ایران را در یونان برنمود. از زبان افلاطون اندیشه ایرانیان وارمغان فکری ایرانیان را ستود. دروغ‌ها و غرض‌ورزی‌های غربیان را در ربط با گذشته مایک به یک رو کرد. اما کار این پژوهشگر که سه سال پیش در یکی از دهکده‌های سوئیس درگذشت ، که شهرت جهانی دارد در میان ما ایرانیان ناشناخته مانده است .

۳. اندیشه‌های طالبوف تبریزی « ص ۸۲ .

همینکه پایش را از قلمرو زبان و ادبیات بیرون می‌نهد جای پای دیگران قدم برمی‌دارد». برای آدمیت اعتبار برخی ایران شناسان از رده «حامد الگار» و بسیاری دیگر در حد آثار ادیبان خودمانی است که «هر نوشته یا گفته بی مأخذی را حجت می‌شمارند»^۱. در این زمینه هم نمونه‌ها کم نیستند.

به خلاف آن «جماعت» که همواره در مغالزه با بساط روز و یا بازی در بساط دیگران اند، آدمیت پژوهشگری است قائم به خویش. چراکه زندانی هیچ ایدئولوژی نیست. جهت‌گیری او در گزینش موضوع و مبحث تحقیق تاریخی است که باید دستکم دلخواه تاریخ نگار هم باشد. بدیهی است که اگر آدمیت نسبت به اهریکبیر یا میرزا حسین‌خان سپهسالار بی‌مهر بود، هرگز آن رنج چند ساله بر خود روانی‌داشت و کارنامه‌های دولتمداران را به دست نمی‌داد. اما این بدان مفهوم نیست که چون میرزا تقی‌خان، یا سپهسالار و یا احتشام السلطنه را بر می‌کشد، سهم و نقش اندیشمندان دیگر و یا دگر اندیشان را از هر گروه و به هر عقیده‌ای که بودند، از قلم می‌اندازد و نادیده می‌گیرد. اگر در یک جا از اندیشه‌های آخوندزاده یا میرزا آقاخان یا میرزاملکم خان و یا رسول زاده سخن می‌گوید، در نوشته دیگر و در جهت مخالف، از شناساندن اندیشه و گفته‌های دیگران دریغ ندارد. نمونه داوریه‌های اوست درباره برخی از متشرعین در ربط با جنبش مشروطه. چنانکه «در صمیمی بودن برخی از روحانیان نسبت به نهضت آزادی» هم تردید ندارد^۲. بدینسان طباطبائی و آن دسته از روحانیان را که خواهان پیشرفت علم و صنعت بودند بیداردل^۳. می‌خواند^۴. شیخ هادی نجم‌آبادی را «مجتهد وارسته روشن بین» می‌نامد^۵. رساله «مجتهد درجه اول» میرزا محمد حسین نائینی را جداگانه و به تفصیل بررسی می‌کند. به پشتیبانی از نوشته «ارزنده» ملا عبدالرسول کاشانی بر می‌آید و افکارش را می‌شناساند^۵ حتی از زبان شیخ فضل‌الله نوری می‌نویسد: «دانسته‌ام که اگر مشروطه نباشیم، از شر اجانب محفوظ نخواهیم ماند»^۶. گرچه رویه اجتماعی و سیاسی آن روحانی را تأیید نمی‌کند، اما «در اجتهاد اسلامی» پایه‌اش را «برتر از طباطبائی و بهبهانی» می‌شناسد^۷. و در یکی از مقالاتش در «کتاب جمعه» اعدام او را به سختی می‌نکوهد.

۱. «اندیشه ترقی و حکومت قانون»، ص ۵۰۱.

۲. «ایدئولوژی نهضت مشروطیت» جلد ۲ ص ۴۲۳.

۳. «اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار» ص ۴۶۶.

۴. «اندیشه‌های طالبوف تبریز» ص ۸۲.

۵. «ایدئولوژی نهضت مشروطیت» ص ۹-۲۸۸.

۶. «ایدئولوژی نهضت مشروطیت» جلد ۲، ص ۴۲۳.

۷. «همانجا» جلد ۲، ص ۴۳۰.

ثمره این داورى‌هاى متصفانه كه از تعادل ذهنى و آزاد منشى و اعتدال فكرى آدميت سرچشمه مى‌گيرند، همانا بيباكي اوست در خط كشيدن بر افكار باب روز و جانبدار و همه پسند. از همين رو او هراسى ندارد از اينكه حيدرخان عمو او قلى و همگامانشان را عاملان و مسئولان شكست مشروطيت بدانند. مى‌داند كه فرزندگان و دانش پژوهان هرگز قهرمان پرور نبوده‌اند كه بخواهند به آسانى زمام امور كشورشان را به افرادى از رده حيدرخان بسپارند كه زور بازو و بمب‌اندازى به كنار، نه سوادى داشت، نه از سوسياليسم آگاهى صحيح. او در خدمت تروريست‌هاى دانشناكى بود.^۱

همچنين در جلد دوم «ايدئولوژى» كه پژوهش در «عصر حكومت ملى» است، به طرد برخى از پيش‌داورى‌هاى رايج بر مى‌آيد، از جمله در روى كار آمدن كابينه امين السلطان در ۱۹۰۷، گذشته او را به نقد مى‌كشد.^۲ اماحق او را در خدمت به مجلس ادا مى‌كند. آدميت همانند طالبوف در قانونخواهى اتابك در اين مرحله از زندگى سياسى اش، ترديد ندارد. طالبوف به رغم اندیشه‌هاى چپ‌گرايش، در داورى امين السلطان و همراهى اش با مشروطيت، از زبان خود او نوشت: «اگر دست به كار قانون» نشويم و اين «تغافل را اندكى امتداد دهيم»، بديهى است كه «اجانب براى ما قانون وضع خواهند كرد».^۳ آدميت هم مى‌پذيرد كه از هنگامى كه امين السلطان كابينه‌اش را با «اعلام و فادارى به اصول كنستى توسيون و مسئوليت كامل در برابر مجلس ملى معرفى نمود»^۴ هر چند كه «گذشته سياسى او به هيچ وجه قابل دفاع نبود، گذشته‌اى بد و گرانبار و خود بدان آگاه بود»، اما دست كم او معترف بود و حال آنكه «سياستمداران مامعمولاً عادت ندارند كه به خطاى خويش اعتراف كنند». بركنارى او را عدم تمكين به وام گرفتن از روس و انگليس سبب شد. در رابطه با بانك ملى امين السلطان «خواهان قرضه ملى» بود و نه وام از فرنگيان. خودش گفته بود: «عهد كرده‌ام كه هرگز از خارج قرض نكنم». آنگاه كه زير بار سومين وام نرفت «از صدارت معزول گرديد»^۵. گزارشگران خارجى برآنند كه انگليس‌ها از ۱۹۰۳ (۱۳۲۱ ق) به بعد اصرار داشتند كه از درآمد نفت امتياز دارسى به ايران وام

۱. در اسناد فرانسه پرونده‌اى به نام «حيدرخان» يافته‌ام كه نشان مى‌دهد، تابعيت ايرانى دارد و در پاسپورتش نامش را «حيدرخان برقى» آورده‌اند. پس قفقازى نيست.

۲. همانجا، «ايدئولوژى نهضت مشروطيت»، ص ۳۶۷.

۳. «اندیشه‌هاى طالبوف»، ص ۵۴.

۴. «ايدئولوژى نهضت مشروطيت جلد ۲، ص ۳۹.

۵. همانجا، ص ۵۱.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

امروز همه این نزاع بر سر این است که فقیر با غنی مساوی باشد و بی‌دین با دیندار.^۱ به رغم نقد مجلس در ربط با زمینداران و بزرگان، آدمیت بر این نکته تأکید می‌ورزد که در برپا داشتن مشروطیت، دهقانان را «دخالتی» و نقشی نبود، بلکه جنبش مشروطه خواهی و تحرک اجتماعی «از شهر به روستا سرایت کرد». ^۲ جوهر کلامش اینکه بزرگان از آگاهی سیاسی و اجتماعی بهره‌ای نداشتند، حتی به حقوق خود آشنا نبودند. اگر هم رأی می‌دادند بیگمان نمی‌دانستند به چه و به که رأی داده‌اند. پس حرکت مشروطه خواهی را افراد تحصیلکرده و «هوشمند» آفریدند و نه «مردم کوچک و بازار». آن نظام پارلمانی که پا گرفت «ابتکار عوام سرگذر نبود»، بلکه آن حرکت «با مشارکت همه رده‌ها و طبقات در یک امتزاج کامل شهری پدید آمد و رهبران آن هم شناخته شده‌اند». از شور و هیجان غیر عقلانی «چه می‌ترباید که در جهت ترقی جامعه به کار آید» باید گفت «مردم کوچک و بازار در بهترین صورتش دنباله رو هوشمندان بودند»، گرچه «به حرکت اجتماعی نیرو دادند».^۳

دقت او در گزینش واژه‌های سیاسی نیز چشمگیر است. به مثل درباره مشروطیت کمتر واژه «انقلاب» را به کار می‌برد. زیرا بر این نظر است که در جنبش مشروطه «بحران سیاسی از حالت تعرض جمعی و آشوب و ازدحام شهرها نگذشت، به مجموع این احوال عنوان انقلاب نمی‌توان داد. انقلاب مفهوم اجتماعی و سیاسی دیگر دارد». ^۴ از این رو بیشتر تعبیر «حرکت مشروطه خواهی» را که رساتر می‌نمود، در برابر «انقلاب مشروطه» برگزید. حتی در تشریح این حرکت هم همه ولایات را یکجا وانرسید، بلکه تکیه بر مشروطه خواهی طبقه تحصیلکرده در تهران نهاد که البته چندان همخوانی و همسوئی با اصفهان یا کرمان نداشت و با خواست های انجمن تبریز نیز که به یاری آرامنه دانشناک بناشد و در خیال حکومت شورائی بود، همسوئی نداشت.

شاید بجا باشد اگر چند سطر دیگری در سبک و شیوه نگارش آدمیت بدست دهم. آدمیت با سرسری نویسی و شتابزدگی بیگانه است. چنانکه می‌شد که برای بیان یک مفهوم و پرداختن یک مطلب مهم ساعتها وقت بگذارد. در این رابطه به چند چیز توجه دارد.

یکی اینکه ساختار جمله باید به گونه‌ای باشد که به هر زبان برگردانده شود، بی‌کم و کاست در آید. بدانسان که نه مفهوم آسیب ببیند و نه ترکیب اصلی جمله تغییر پذیرد. برای او عبارت باید پی ریزی نیرومند و بیان دقیق داشته باشد، عبارت آشفته و نا دقیق نشانه آشفته‌گی ذهنی

۱. «فکر دموکراسی»، ص ۸۳.

۲. همانجا، ص ۵۰.

۳. «ایدئولوژی نهضت مشروطیت» جلد ۲، ص ۲۱۲.

۴. همانجا، ص ۱۶۶.

نویسنده است. به علاوه بیان علمی با مترادفات نمی خواند؛ در بیان هر معنی باید لغت درست را برگزید و به کار برد، بدون لفاظی ختک. دریافتن واژه صحیح همواره از فرهنگ لغت و متون ادبی و فلسفی یاری می جست. و بارها به من سفارش می کرد: «همیشه فرهنگ لغت را دم دست داشته باش، به حافظه اعتماد مکن». در نغمه و آهنگ لغت بسیار حساس است، همان اندازه که در برگرداندن مفاهیم غربی به فارسی خوش قریحه و هنرور. در نشر سیاسی شیواتر از نوشته او سراغ ندارم.

نمونه ای می آورم از نوشته های خودش. در سرگذشت مجلس ملی، سر آغاز و پایانش را تا دوران محمدرضا شاه چنین خلاصه می کند:

«امروز که مردم از سپهسالار یاد می کنند، مسجد و مدرسه و خانه او را به یاد می آورند، دستگاه عمارتی که با جنبش مشروطیت ملازمت تاریخی یافت، مسجد مجلس و عظ و خطابه بود، مدرسه کانون اجتماع ملی بود، خانه او خانه ملت شد، خانه ای که بر آن ماجراها گذشت، گاه سنگر آزادیخواهان بود، گاه درروشنائی مشروطیت عیان شد، گاه در تیره شامی استبداد فرو رفت، گاه جلوه شور و امید بود، گاه آماج تیر بیگانه شد، قزاق بر آن چیره گشت، بوم در آن لانه کرد»^۱.

۲۱

بدیهی است آن متن پیچیده و شیوا که محتوایش تاریخی است، سبکش ادبی و شیوه پرداختش سانسور شکن، برای خواننده ای دریافته ای است که با سرگذشت و سرنوشت مجلس و تاریخ حرکت مشروطگی نیک آشنا باشد و تاریخ آن دوره را بداند.

یکی دو تکیه کلام طنز آمیزش را هم بیاورم. او که از اغلب خاندان های حکومتگر ایران (ترک و مغول و غز و تاتار) نفرت عمیق دارد - درباره قاجاریه می گفت: «این آل قاجار مثل ایل بوربوراند، از سنگ بیشتر و کمتراند». اینهم یکی از تعبیرهای سیاسی خاص اوست: «دولت برباد رفته و دولت بادآورده» و به موارد مشخص تاریخی به کار می برد که دولت به سبب بی کفایتی و ناشایستگی اش خصلت سیاسی و دولت بودن را از دست بدهد، و بر اثر آن دستگاه توحش و بارباریسم بر آن چیره گردد و جایش نشیند. چنین بود سقوط صفویان که حکومت خودشان هم بسیار بد بود؛ یا سقوط دولت بیزنس که وحشیان دشت قبچاق دولت آل عثمان را در آسیای صغیر بر پا داشتند.

تا اینجا هنوز از چند نوشته دیگر یاد نکرده ام. یکی نوشته هائی که در همکاری با یکدیگر آفریدیم. من با آدمیت در سال ۱۳۵۴ آشنا شدم. در آنسال او «فکر دموکراسی اجتماعی» را منتشر کرده بود و من در کار انتشار «روزنامه قانون» میرزا ملکم خان بودم و می خواستم

۱. اندیشه ترقی و حکومت قانون، ص ۴۷۳.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علومو انسانی

گویا کارنامه او در سازمان ملل متحد بسیار درخشان است، خاصه از این بابت که کمیسیون‌های تخصصی ملل متحد به او مجال می‌دادند که دانش سیاسی اش را به کار گیرد. من در این باره اطلاع زیادی ندارم. به آسانی می‌شود تسلط او را در زبان دیپلماسی، در سبک تحلیل او از اسناد سیاسی باز یافت. آزادمنشی او در خدمت رسمی قرینه استقلال رأی و آزادمنشی علمی اوست. فقط در چهل و دوسه سالگی بود که از شغل فعال رسمی دامن فرآچید؛ و سپس در یک نامه سه کلمه‌ای (نه کمتر نه بیشتر) به وزارت امور خارجه نوشت: «تقاضای بازنشستگی دارم». این جمله او ضرب‌المثل شد، گرچه تقاضای او بدون مشاجره تند با وزیر وقت انجام نگرفت! این قضیه را از خودش شنیدم که می‌گفت و می‌خندید.

دیگر نمونه رفتار او به مواردی که امری باب سلیقه اش نبود، کناره‌گیری اش از هیأت دبیران کانون نویسندگان است. در ۱۳۵۷ جماعت نویسندگان از نوگرد هم آمدند، و برای بار دوم آن کانون را به عنوان یک کانون صنفی به راه انداختند. ریاست نخستین جلسه عمومی را آدمیت پذیرفت که مورد تأیید و احترام همه بود. انتخاب اعضای هیأت دبیران هم انجام شد. اما کانون به جای اینکه در جهت مسئولیت صنفی اش پیش برود که می‌توانست مفید باشد - عرصه درگیری‌های گوناگون از جمله برخوردهای فرقه‌ای گشت. آدمیت می‌گفت: اغلب این حضرات نه به آزادی قلم و آزادی عقیده اعتقاد دارند، نه به خصلت صنفی کانون، نه به قواعد دموکراتی. کناره گرفت و هرگز بازنگشت.

آدمیت دیر آشناست، اندکی بدخلق و کم حوصله به قول خودش: حوصله شِرو و ورگفتن و شنیدن ندارد، تواضع کاذب را دور از بزرگواری بلکه خوی بردگی و از عوارض دستگاه استبدادی می‌داند، برای اهل قدرت (هرکس باشد) فاتحه هم نمی‌خواند، و همه او را به آزادگی می‌شناسند. به شرافت علمی شاخص است؛ هرگز دیده نشد که از کسی سند یا مدرک تاریخی بگیرد و یا نکته‌ای بشنود، و منبع آنرا ذکر نکند. مجموع آثارش بر این معنی گواهی می‌دهد. هر کس هم از او سند و مدارک منتشر نشده‌ای می‌خواست، با گشاده دستی در دسترس او قرار می‌داد.

درباره شخصیت آدمیت و آموخته‌هایم از همکاری با او می‌توانستم بیش از این‌ها بنویسم، اما این مختصر را با گفته‌ای از او به پایان می‌برم و آن درسی است هوشمندانه که در زمینه تاریخ نگاری به من داد. روزهایی که در کار تلخیص و تحلیل رساله‌های دوران قاجار بودیم، اتفاق افتاد که من آرمان‌های خودم را ضمن بحث یکی دو تا از رساله‌ها بگنجانم و برای نیش زدن به حکام وقت و یا فرهنگ حاکم در جایی که جایش نبود، از «طبقات محروم» و یا «بهره‌کشی» و عبارات ایدئولوژیکی دیگری یاد کرده باشم. آدمیت نخست در حاشیه پیش نویس آن رساله که هنوز دست نوشته‌اش را با خود دارم، نوشت: «آخر، داستان طبقات را از کجا درآوردی و اینجا جازدی؟» سپس در رسالت تاریخ نگار و روش تاریخ نگاری پندی داد، از این دست:

«تاریخ گذشته را نباید باب روز یا باب دل نوشت. تاریخ را باید بدانسان نگاشت که اگر پنجاه سال یا صد سال بعد نوشته تو را به دست گرفتند، کس نگوید که فلانی جانیدار قلم زد، حق به حقدار نداد و غرض ورزید. اسناد تاریخی چه بسا با اندیشه‌های پژوهشگر آن اسناد همخوان نباشند اما شرافت روشنفکری حکم می‌کند که در ارائه آنها تحریفی نشود».

بهر رو امروز چه در ایران و چه بیرون از ایران، نام آدمیت سرلوحه همه نوشته‌هایی است که درباره تاریخ فکر و حرکت مشروطه‌خواهی منتشر شده‌اند. و هر کس در این رشته‌ها قلم به دست گیرد، نمی‌تواند مدیون آثار او نباشد.

درباره خودم، باکی ندارم از این اعتراف که هنوز پس از چهل سال پژوهش در دوران قاجار، هر آنگاه که دست به قلم می‌برم، بی‌اختیار با خود می‌گویم: «هشدار که آن آموخته‌ها از یاد نبری، سرسری از سر مطلب نگذری، آزاد از خویش و از دیگران بیندیشی، اسناد را در ربط با سرخوردگی‌های خودت نسجی.....» و هنوز از خود می‌پرسم: «اگر آدمیت نوشته‌ام را بخواند چه خواهد گفت!»



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی